

بررسی تطبیقی احکام زندان در قرآن و سنت*

دکتر سهراب مروتی**

عبدالجبار زرگوش نسب***

چکیده

یکی از راهکارهای حفظ سلامت جامعه و صیانت کرامت انسانی «حبس» است. شارع مقدس حبس را در زمره مجازات‌های تعزیری قرار داده است که کمیت و کیفیت آن‌ها در گرو نظر حاکم شرع است.

این نوشتار در نظر دارد، احکام زندان جاسوس مسلمانی که برای دشمن به تجسس می‌پردازد و همچنین حکم تعزیری یک دسته از مصادیق افراد شرور به نام «ذاعر» را از دیدگاه مفسران و فقیهان اهل سنت و تشیع مورد بررسی قرار دهد. در این بررسی ضمن بیان دیدگاه فریقین این دیدگاه‌ها مورد سنجش تطبیقی قرار گرفته، در پایان دیدگاه قابل پذیرش با استناد به شواهد و قراین روایتی، فقهی ارائه شده است.

واژگان کلیدی: حبس، نفی، ذاعر، جاسوس، تجسس.

* تاریخ دریافت: ۱۳/۱۰/۸۴ تاریخ پذیرش: ۲۷/۲/۸۵

** استادیار دانشگاه ایلام

*** عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام

مقدمه

یکی از مجازات‌های اسلامی برای مجرمین، حبس است. شارع مقدس از کیفر حبس چند هدف را دنبال می‌کند:

اول- اصلاح و تربیت افراد خطاکار و شرور تا بدین وسیله آن‌ها بعد از بیداری دوباره به آغوش جامعه، برگردند و به زندگی خویش ادامه دهند.

دوم - پیشگیری از آلوده شدن جامعه و صیانت از کرامت انسانی مردم؛ زیرا با جمع‌آوری این‌گونه افراد از جامعه زمینه سلامت عمومی جامعه فراهم می‌گردد.

سوم - احقاق حق و گرفتن آن حق از کسانی که در ادای آن تعلل می‌ورزند.

از مجازات‌هایی که اسلام برای مجرمین در نظر گرفته است حد و تعزیر است. به مجازات‌هایی که نوع و اندازه آن‌ها در شرع مشخص گردیده است، حد می‌گویند؛ و به مجازات‌هایی که مقدار و چگونگی آن‌ها در شرع مشخص نشده و میزان آن به نظر حاکم شرع واگذار گردیده است، تعزیر می‌گویند. با توجه به این‌که در بیش‌تر موارد میزان مجازات‌هایی که به صورت حبس می‌باشند مشخص نشده و بازگشت معنوی یعنی توبه در آن‌ها لحاظ شده است، لذا حبس نیز جزء مجازات‌های تعزیری به شمار می‌رود.

این نوشته در پی آن است که احکام زندان دو مصداق از مصادیق مجرمین یعنی جاسوسان و اشراک (آدم‌های شرور) را از منظر مفسران و فقیهان اهل سنت و تشیع مورد بررسی قرار دهد.

بررسی حکم زندان جاسوس

بنابر نظریه عینی (بیرونی) جاسوسی یک جرم سیاسی است، اما بر طبق نظریه ذهنی یا نفسانی هدف و غرض جاسوس در جاسوسی اهمیت دارد. اگر هدف جاسوس، سیاسی و قصد براندازی نظام اسلامی باشد، جاسوسی وی جرم سیاسی محسوب می‌شود، در غیر این صورت در زمره جرایم اجتماعی به حساب می‌آید. همچنین بنابر شرط سوم از جرایم سیاسی در صورتی که تجسس جاسوس در زمان جنگ باشد از انواع جرائم سیاسی به

شمار می‌رود، در غیر این صورت سیاسی نیست. علاوه بر آن اگر جاسوس برای دشمنان دین اسلام جاسوسی کند عنوان «باغی» به خود می‌گیرد.

در مورد این که حکم جاسوس مسلمان چیست، فقها با یکدیگر اختلاف نظر دارند، اما در مورد جاسوس حربی اعتقادشان بر این است که باید اعدام گردد. در مورد جاسوس ذمی، تجسس وی را ناقض پیمان و عهدنامه ذمه می‌دانند. یعنی به شرایط ذمه عمل نکرده است، حکمش تابع شرایطی است که در عقدنامه ذمه ذکر شده است (علامه حلی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۲). همان گونه که گفته شد فقها درباره حکم جاسوس مسلمان با یکدیگر اختلاف نظر دارند. عده‌ای از آنان مانند ابویوسف، ابوحنیفه، اوزاعی و صاحب‌الترغیب به طور روشن حکم بر زندانی کردن جاسوس داده‌اند؛ همچنین «اصحاب رای» از اهل تسنن؛ چنان که بستی می‌گویند:

گروهی مانند شیخ طوسی، علامه حلی، و ابن‌براح، قائل به تعزیر جاسوسی مسلمانند؛ اما نوع تعزیر را مشخص نکرده‌اند که منظور زندان است یا مجازاتی دیگر. بعضی دیگر مانند ابن جوزی معتقدند که در صورتی که جاسوس، تجسسش را تکرار کند باید کشته شود. از نظر برخی دیگر از فقها به دست می‌آید که آن‌ها بین اعدام، تعزیر و بخشیدن قائل به تخییر شده‌اند. اکنون سؤال اصلی این است که حکم مجازات جاسوس مسلمان چیست و کدام دسته از اقوال فقها را باید پذیرفت؟ برای دستیابی به این مهم ناچار باید نخست آرا و نظرات فقها را ارائه، سپس بررسی و تحلیل نماییم:

آرای فقهایی که معتقد به زندانی کردن جاسوس مسلمان هستند

ابویوسف می‌نویسد: «درباره حکم جاسوسانی که مسلمان، اهل ذمه و یا حربی باشند، پرسیدم. آن حضرت پاسخ دادند: جاسوس اگر حربی یا ذمی (مسیحی، یهودی) و یا زرتشتی باشند و جزیه بدهند، آنان را بکشید و اگر مسلمان باشند آنان را سخت مجازات کرده، زندانشان کنید و طول دوره زندان آن‌ها را تا زمانی که توبه کنند ادامه دهید» (ابویوسف، ۱۴۲۰، ص ۱۹۰) بستی گفته است: «قصه حاطب جاسوس دلیل بر این است که

جاسوس اگر مسلمان باشد کشته نمی‌شود، و در مورد مجازاتش اختلاف نظر وجود دارد. اصحاب رای گفته‌اند: اگر برای دشمن مسلمانان جاسوسی کند و آنان را به سوی نقاط نظامی مسلمانان راهنمایی کند، باید به مدت زیادی به زندان افکنده شود» (بستی، ۱۳۹۸، ص ۲۷۴). عینی به نقل از ابوحنیفه و اوزاعی گفته است: «جاسوس بسختی مجازات شود و زندان طولانی مدت به وی داده شود» (عینی، ۱۴۱۵، ص ۲۵۶). بستی نیز به نقل از اوزاعی گفته است: «اگر جاسوس مسلمان باشد، امام او را مجازات می‌کند و او را دست بسته به جاهای دیگر نفی می‌کند» (بستی، ۱۳۹۸، ص ۲۷۴). نفی به معنی حبس است چنان‌که پیش‌تر فقها مانند طباطبایی در الرياض، ابوحنیفه و اصحابش هنگام متعرض شدن به نفی محارب این دیدگاه را متذکر شده‌اند؛ همچنین در برخی از روایاتی که طبرسی آن‌ها را در ذیل آیه ۳۳ از سوره مائده ذکر کرده است، نفی را به معنای حبس تعبیر نموده است. آن چه گفته شد نظریه فقهای اهل سنت بود؛ اما همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، در بین فقهای امامیه، هیچ‌کدام به زندانی کردن جاسوس تصریح نکرده است.

آرای فقهای که قایل به تعزیر جاسوس مسلمان شده‌اند

الف. آرای فقهای اهل تسنن:

عینی گفته است: «.... بنا بر مذهب شافعی جاسوس مسلمان تعزیر می‌شود و قتلش جایز نیست» (عینی، ۱۴۱۵، ص ۲۵۶). بستی نیز از قول شافعی نقل می‌کند: «اگر تجسس کننده کسی باشد که دارای قبیله و گروه بوده و از روی نادانی و جهالت مرتکب جاسوسی شده باشد (چنان‌که حاطب مرتکب شد)، مجازات نکردنش ارجح است؛ ولی اگر کسی باشد که دارای قوم و قبیله نیست باید امام او را تعزیر کند» (بستی، ۱۳۹۸، ص ۲۷۴).

ب. آرای فقهای امامیه

شیخ طوسی گفته است: «اگر مسلمان برای کافر حربی جاسوسی کند و اخبار مسلمانان را به آن‌ها منتقل کند، قتلش جایز نیست؛ زیرا حاطب بن ابی بلتعنه به اهل مکه

نامه‌ای نوشت و اخبار مسلمانان را به آن‌ها رساند، اما پیامبر (ص) قتل وی را جایز ندانست. همان‌گونه که پیامبر (ص) حاطب را بخشید حاکم اسلامی می‌تواند وی را ببخشد یا تعزیر نماید (طوسی، ۱۴۱۳، ص ۱۵). ابن‌براج در پاسخ به این سؤال که اگر مسلمانی برای کافر حربی جاسوسی کند و اخبار مسلمانان را بدان‌ها گزارش کند قتلش جایز است یا خیر. پاسخ می‌دهد: قتلش جایز نیست؛ زیرا حاطب این عمل را مرتکب شد و رسول خدا (ص) قتلش را جایز ندانست، ولی حاکم اسلامی می‌تواند آن جاسوس را ببخشد یا تعزیر نماید. علامه حلی می‌گوید: «اگر مسلمانی برای کافر حربی جاسوسی کند و نقاط ضربه پذیر مسلمانان را به او گزارش کند کشتنش جایز نیست، اما حاکم اسلامی اگر بخواهد می‌تواند او را تعزیر کند» (حلی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۱).

صاحب‌المنتهی گفته است: «اگر برخی از مسلمانان، وضعیت جامعه اسلامی را به مشرکان منعکس نمایند، مخصوصاً تصمیماتی که حاکم اسلامی درباره آن‌ها گرفته است، قتلشان واجب نیست و حاکم اسلامی براساس شرایط موجود آن‌ها را تعزیر می‌کند» (حلی، ۱۳۴۵، ص ۹۵۹).

بررسی نظرات:

واژه «تعزیر» که در سخن فقها آمده است، شامل زندان و غیر زندان می‌شود؛ و سزاوار است که تعزیر به زندان تعبیر شود؛ زیرا هیچ چیز دیگر غیر از زندان مانند شلاق زدن و غیره مانع ادامه جاسوسی او نمی‌شود، بالاخص اگر در زمان جنگ باشد؛ زیرا بعد از شلاق خوردن همچنان احتمال ضرر و خطر وجود دارد و دفع ضرر و اطمینان از عدم تجسس دوباره وی، جز با زندانی کردن او میسر نمی‌شود. در نتیجه می‌توان گفت که تعزیر در این جا یا در حبس متعین است و یا این که حبس برای معنای آن اولی است؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، برخی از فقها مجازات تعزیری جاسوس را که عبارت از زندانی کردن وی است، مشخص کرده‌اند.

اما این دیدگاه که جاسوس مسلمان باید بخشیده شود غیر قابل قبول و مردود است؛ چون کسانی که این نظر را ارایه نموده‌اند، به روایتی که درباره حاطب بن ابی بلتعنه رسیده است استناد کرده‌اند، در حالی که این روایت نمی‌تواند دلیل محکمی برای تعیین حکم جاسوس باشد، زیرا در آن روایت آمده است که رسول خدا (ص) ادعای حاطب را در این که برای مسلمانان بدی نمی‌خواسته و قصد سوءاستفاده از آن گزارش را نداشته است و گزارش او به قصد ضرر رساندن به اسلام و مسلمانان نبوده است و مشرکین مکه هیچ سودی از آن نبرده‌اند (چنان‌که در متن روایت آمده است) تصدیق فرمود.

متن روایت چنین است: «و کتب فی الکتاب من حاطب ابن ابی بلتعنه الی اهل مکه»: ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم فرجعوا بالکتاب الی رسول الله (ص) فارسل الی حاطب فاتاه ، فقال له : هل تعرف الکتاب ؟ قال نعم ، قال : فما حملک علی ما صنعت ؟ قال : یا رسول الله (ص) و الله ما کفرت منذ اسلمت ، و لا غششتک منذ نصحتک و لا احببتهم منذ فارقتهم ، ولكن لم یکن احد من المهاجرین الا و له بمکه من ینع عشیرته و کنت عزیزاً فیهم - ای غریباً - و کان اهلی بین ظهرانیهم فخشیت علی اهلی فاردت ان اتخذعنهم یدا و قد علمت ان الله یتزل بهم بأسه و ان کتابی لا یغنی عنهم شیئاً فصدقه رسول الله (ص) ؛ حاطب نامه‌ای برای ساکنان مکه به این مضمون نوشت : آگاه باشید که رسول خدا (ص) قصد حمله به شما را دارد ... اهل مکه نامه حاطب را برای رسول خدا بازگرداندند. پیامبر (ص) حاطب را احضار کرد و به او فرمود: آیا این نامه را می‌شناسی؟ در پاسخ گفت: بله؛ فرمود: چه چیزی تو را وادار کرد که دست به این اقدام بزنی؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند از روزی که مسلمان شدم دیگر کفر نورزیده‌ام و از زمانی که پیرو تو گشتم به شما خیانت نکردم و از زمانی که از آنان جدا شده‌ام، هیچ دوستی با آنان ندارم، ولی هر کدام از مهاجرین کسی و یا کسانی در مکه دارند که مانع می‌شوند خاندان واقوامشان مورد اذیت مشرکان قرار بگیرد، اما من در میان آنان غریب بوده و کسی نداشتم و خانواده‌ام هم در بین آنان است و برایشان می‌ترسیدم، بدین وسیله خواستم در بین آنان جایگاهی به دست آورده و می‌دانستم که

خداوند متعال خشمش را بر آنان نازل می کند و نامه من نیز سودی به آنان نمی رساند. رسول خدا(ص) گفته‌های وی را تصدیق فرمود» (طبرسی، ۱۴۰۶، ص ۲۷۰).

علاوه بر آن ممکن است گفته شود که این روایت درباره یک مساله خاص است، مخصوصاً این که حاطب از اصحاب بدر بود و این موضوع با پاسخ رسول خدا(ص) به عمر بن خطاب هنگامی که گفت: ای رسول خدا(ص)! بگذار حاطب را بکشم چون او دورویی کرده است، تایید می شود که فرمود: «و ما یدریک یا عمر! لعل اللّٰه قد اطلع الی اصحاب بدر یوم بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم؛ ای عمر! تو چه می دانی شاید خداوند در روز بدر به اینان توجه کرده و گفت هر چه می خواهید انجام دهید شما را بخشیدم» (ابن هشام، ۱۴۱۳، ص ۴۱).

آرای فقهای که فتوا به کشتن جاسوس مسلمان داده‌اند

احمد بن یحیی گفته است: «... تنها امام می تواند حدود را اجرا کند ... و دستور کشتن جاسوس را بدهد.» (مرتضی، ۱۴۱۳، ص ۵۲۱). ابن تیمیه می گوید: «جاسوسی که کارتجسس را تکرار کند کشته می شود.» (ابن تیمیه، ۱۴۰۰، ص ۶۰۱). البته این روایات قابل بحث می باشند؛ زیرا اولاً: در این فتوا درباره حکم قتل جاسوس به روایاتی استناد شده است که اختصاص به قتل کافر حربی دارد، مانند روایت سلمه بن الاکوع که گفته است: «اتی النبی عین من المشرکین وهو فی سفر فجلس عند اصحابه فقال النبی (ص) اطلبوه فاقتلوه قال: فسبقتهم الیه فقتلته. (سجستانی، ۱۴۰۹، ص ۴۹)؛ جاسوس مشرکی که مسافر بود نزد پیامبر آمد و در بین یاران آن حضرت نشست، به سخنان آنان کاملاً گوش داد و سپس مخفیانه رفت. پیامبر (ص) فرمود او را پیدا کنید و بکشید، سلمه گفت: از دیگران سبقت گرفتم و او را کشتم. این حکم به جاسوس مسلمان سرایت نمی کند؛ زیرا به طور روشن در آن آمده است که آن جاسوس کافر حربی بوده است. ثانیاً: قتل جاسوس را به تکرار تجسس او مقید کرده اند به فرض پذیرش این حکم تضادی با زندانی کردن جاسوس مسلمان ندارد،

زیرا کشتن جاسوس مسلمان را مقید به تکرار جاسوسی و دست برداشتن از تجسس کرده است. این موضوع بر بسیاری از احکام ساری و جاری است که در صورت تکرار، حکم آن‌ها تغییر کرده و مجازات شدیدتری برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شود.

در این رابطه دو روایت دیگر وجود دارد که نیازمند بررسی می‌باشد: روایت نخست از امام باقر (ع) است: «روينا ذلك عن ابي جعفر محمد بن علي و الجاسوس و العين اذا ظفر بهما قتلا؛ اگر جاسوس را دستگیر کردید او را بکشید» (تمیمی، ۱۳۸۵، ص ۳۹۸). «فلما بلغ معاوية بن ابي سفيان وفات اميرالمومنين (ع) و بيعت الناس ابنه الحسن (ع) دس رجلا من حمير الی الكوفة و رجلا من بني القين الی البصرة ليكتبا اليه بالاخبار و يفسدا علی الحسن (ع) الامور فعرف ذلك الحسن فامر باستخراج الحميري من عند لحام بالكوفة فخرج و امر بضرب عنقه و كتب الحسن (ع) الی معاوية: اما بعد فانك دسست الرجال للاحتيال و الاغتيال و ارصدت العيون كانك تحب اللقاء.» (مفید، ۱۴۱۶، ص ۱۸۸). هنگامی که خبر شهادت امیرالمومنین (ع) و بیعت کردن مردم با فرزندش امام حسن (ع) به معاویه رسید، مردی از حمیر برای جاسوسی به کوفه فرستاد مردی از بنی القین به بصره تا این که اخبار آن‌ها را برایش بفرستند تا بتواند اوضاع را بر امام حسن به تباهی بکشد. امام حسن از آن شخص اطلاع پیدا کرد و دستور داد وی را پیدا کنند، او را نزد جوش کاری در کوفه یافتند، دستگیرش کردند و امام حسن دستور کشتن وی را صادر کرد و امام (ع) نیز نامه‌ای برای بصره نوشت که آن مرد قینی را دستگیر کنند و او را به قتل برسانند. آن‌ها دستور را اجرا کردند. سپس امام حسن به معاویه نوشت: اما تو کسانی را برای مکر و حيله‌گری و ترور می‌فرستی، و در این ارتباط نیز جاسوسانی را فرستاده‌ای گویا به جنگ با من علاقه مندی!»

این دو روایت نیز بر ادعای قتل جاسوس مسلمان دلالت ندارند. صاحب مواردالسنن در این زمینه می‌گوید: «... امکان دارد که کشتن جاسوسان معاویه به خاطر تباه کاری و فتنه‌گری و فساد کاری آن‌ها بوده باشد، نه صرفاً به خاطر جاسوسی کردن،

پاسخ امام به معاویه این دیدگاه را تایید می کند آن جا که می فرماید: تو کسانی را برای مکر و حيله گری و ترور کردن فرستادی».

اما روایت دعائم مرسل است و با روایات دیگر نیز قابل جمع؛ به این معنا که بر جاسوس کافر حمل می شود. بنابراین روشن شد که دلیل معتبری بر قتل جاسوس مسلمان وجود ندارد و به کارگیری تعزیر در سخن فقها دلالت بر سجن و زندان دارد. پس مجازات جاسوس مسلمان زندان است؛ اما مدت زندان وی در سخن فقها نیامده است. احتمال می رود که مدت زمان آن مشروط به توبه کردن و یا از بین رفتن احساس خطر از دشمن باشد. به هر حال این موارد به نظر حاکم شرع واگذار شده است؛ زیرا از یک سو از مجازات های تعزیری است که انجام آن ها موکول به نظر حاکم شرع است و از سوی دیگر از موارد «منطقه الفراغ» فقهی به شمار می رود که شارع مقدس به آن نپرداخته است تا حاکم شرع براساس مقتضای زمان و مکان درباره آن قانون گذاری کند. شایان یادآوری است که ماده یک از قانون تعزیرات جمهوری اسلامی در صورتی که تجسس جاسوس منجر به جنگ بین جمهوری اسلامی و دولتی دیگر نشود، بین یک تا ده سال زندان برای آن مشخص کرده است (سپهوند، ۱۳۶۸، ص ۳۷).

اشرار در زبان روایات و سخنان فقها

در زبان روایات و سخنان فقها تعبیراتی مانند الدعر و الذاعر و الذعارة و الدعارة دلالت بر اشرار، به معنای عام دارند. ابن منظور نوشته است «رجل دعو ودعرة به معنای خیانت کاری است که نسبت به دیگران تمسخر و عیب جوایی می کند.» ابن شمیم می نویسد: «دعر الرجل دعراً به کسی گفته می شود که دزدی کند زنا مرتکب شود و یا مردم را اذیت کند» در روایتی از عمر نقل شده است که گفته است: اللهم ارزقني الغلظة و الشدة علی اعدائك و اهل الدعارة و النفاق...؛ خدایا! به من اقتدار و توان نسبت به دشمنان و منافقان و اشرار ببخش» دعاره یعنی فساد و شر، و رجل ذاعر یعنی مرد خبیث و فاسد، و در حدیثی

از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود: «ذاعران قبيله طى كجائند» منظورش راهزنان قبيله بوده است. پس دعاره به معنای فسق، فجور و خبائث است» (ابن منظور، ۱۴۱۷، ص ۲۸۶). منظور از اشرار در این نوشتار، اشراری هستند که مرتکب قتل و غارت و تجاوز به ناموس و اموال مردم نشده باشند تا مشمول «نفی» به معنای حبس در آیه محاربه قرار بگیرند: «انما جزاء الذین یحاربون اللّٰه و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض؛ سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جزاین نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین نفی شوند» (مائده، ۳۳).

همان گونه که فقها و مفسرین گفته‌اند منظور از نفی در این آیه شریفه زندان است. روایات متعددی نیز در تایید این نظریه وارد شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: عیاشی از امام جواد (ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود «فان كانوا اخافوا السبیل فقط ولم یقتلوا احداً ولم یأخذوا مالاً امر بایداعهم الحبس فان ذالک معنی نفیهم من الارض؛ اگر آن‌ها فقط ایجاد رعب و وحشت بر سرراه‌ها کردند و نه کسی را کشتند و نه مال کسی را دزدیدند، زندانی شوند و این معنای نفی من الارض است. (عیاشی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۴). در مسند زید از حضرت علی (ع) روایت شده است: «اذا قطع الطریق للصوص و اشهروا السلاح و لم یأخذوا مالا و لم یقتلوا مسلماً ثم أخذوا حبسوا حتی یموتوا و ذلک نفیهم من الارض؛ اگر دزدان راه را بستند و اسلحه کشیدند، اما مسلمانی را نکشتند زندان ابد تا هنگام مرگ می‌شوند»، این معنای «نفی من الارض» است (بقال، ۱۴۰۹، ص ۳۲۳). طبرسی نوشته است: «ابوحنیفه و اصحابش براین باورند که نفی همان حبس و زندان است و این گونه دلیل آورده‌اند که زندانی به منزله کسی است که از دنیا رفته است؛ برای این که حق تصرف در دنیا از او گرفته شده و میان او و خاندانش فاصله انداخته شده است. علاوه بر آن سختی‌های زندان را نیز می‌چشد. برخی از زندانی‌ها در شعری سروده‌اند:

خرجنا من الدنيا و نحن من اهلها فلسنا من الاحياء فيها و لا الموتى
اذا جاءنا السجان يوماً لحاجة عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنيا

یعنی ما از دنیا خارج شده‌ایم، در حالی که اهل دنیا هستیم، پس ما نه از زنده‌های این دنیا و نه از مردگان هستیم، و اگر روزی زندانبان برای کاری نزد ما بیاید تعجب می‌کنیم و می‌گوییم او از دنیا آمده است (طبرسی، ۱۴۰۸، ص ۱۸۸).

ابن رشد نوشته است: «درباره این سخن خداوند متعال: اوینفوا من الارض اختلاف نظر وجود دارد: عده‌ای گفته‌اند: منظور از نفی زندان است. گروهی دیگر معتقدند که منظور تبعید است و بعد از تبعید باید زندانی شوند تا هنگامی که توبه کنند» (قرطبی، ۱۴۰۲، ص ۴۵۶).

طباطبایی می‌گوید: «در روایتی نفی به معنای زندانی کردن آمده است، همچنان که برخی از اهل تسنن نیز می‌گویند و در کتاب الغنیه ادعای اجماع بر آن شده است» (طباطبایی، ۱۴۰۴، ص ۴۹۷). ماوردی گفته است: «نفی من الارض» بنا بر گفتار ابوحنیفه و مالک به معنای حبس است (ماوردی، ۱۴۰۶، ص ۶۲). پس منظور از «نفی من الارض» تبعید صرف نیست؛ چرا که به هر کجا فرستاده شود زمین است، و او نیز مانند دیگران زندگی می‌کند با این تفاوت که از محدودیت‌هایی برخوردار است، بلکه منظور این است که او در جایگاهی قرار داده شود که نتواند مانند دیگر انسان‌ها در زمین تصرف کند، و این جایگاه چیزی غیر از زندان نیست؛ علاوه بر آن ملاک و معیار نفی از زمین جدایی وی از خانواده و همشهریانش می‌باشد که این نیز به وسیله زندان به دست می‌آید.

عبدالقادر عوده گفته است: در مذهب مالک منظور از نفی زندان است، و نظر دیگر این است که در شهر دیگری زندانی شود. ابوحنیفه نیز بر این نظر است که نفی به معنی زندان است، و در مذهب شافعی قول برتر این است که نفی به معنای زندان گرفته شود، و هر چند که زندانی کردن او در شهر خود جایز است، اما بهتر آن است که در شهری دیگر غیر از شهر خودش زندانی شود. سپس می‌گوید: از نظر ابوحنیفه، شافعی، مالک و دیگران

مدت نفی تا زمانی است که خلاف کار توبه کند، و از کار خلافش برگردد. این نظر در مذهب احمد بن حنبل نیز پذیرفته شده است (عوده، ۱۴۰۵، صص ۶۴۸ و ۶۴۹).

بنابراین مفهوم از سخنان فقهای اهل تسنن و تشیع به دست می‌آید که منظور از اشرار به معنای عام راهزن، محارب و فاسد است، و در این جا نیز به معنای عامش به کار گرفته شده است، هر چند که عنوان‌های آن‌ها با یکدیگر اختلاف دارند. محمد جواد مغنیه زمانی که درباره راهزن بحث کرده گفته است: «فقها راهزن را از مصادیق محارب برشمرده‌اند و آن را این گونه تعریف کرده‌اند: راهزن به کسی گفته می‌شود که به قصد ترساندن مردم در دریا یا خشکی، شب و یا روز، در شهر یا خارج از شهر اسلحه کشیده باشد و منظور از اسلحه هر چیزی است که می‌توان با آن مردم را ترساند، گرچه چوب یا اسلحه سرد و یا سنگ باشد، و منظور از ترساندن مردم کشیدن اسلحه است توسط کسی که قصد ترساندن دارد، هر چند کسی از او نترسد و یا به مال کسی تجاوز نکند، مانند غصب کردن مال، توهین و یا قتل» (مغنیه، ۱۹۷۷، ص ۳۰۳).

علاءالدین حلبی گفته است: «مفسدان به مانند راهزنان و غصب کنندگان اموال، اگر کسی را بکشند قصاص می‌شوند، و اگر علاوه بر قتل مالی را غصب کنند بعد از قصاص به دار آویخته می‌شوند و اگر تنها به غارت پرداخته باشند دست و پایشان قطع می‌شود و اگر فقط دیگران را بترسانند از شهری به شهر دیگر تبعید می‌شوند، و در آن شهر تا زمانی که توبه کنند و یا بمیرند زندانی می‌شوند» (حلبی، ۱۴۱۰، ص ۱۳۲).

از آن چه گذشت به دست می‌آید که منظور از «دعاره» اشرار است و اشرار هم اعم از محارب، راهزن، فاسد و فاجر است و منظور از آیه ۳۳ سوره مائده اشرار به معنای اعم می‌باشد، همچنین روشن شد که منظور از «نفی» نیز زندان است.

زمخشری در ذیل آیه ۳۳ از سوره مائده نوشته است: «نفی کردن زمانی است که غیر از ترساندن مردم کار دیگری انجام نداده باشد و ابوحنیفه در این باره گفته است: منظور از نفی حبس است» (زمخشری، ۱۴۰۷، ص ۶۲۸). فخر رازی در این باره گفته

است: «نفی همان زندانی کردن است. و شافعی نیز در بعضی از اقوالش این معنا را پذیرفته است که منظور از نفی حبس است» (فخر رازی، ۱۳۵۷، صص ۲۱۶ و ۲۱۷). عبدالله بن عباس در تنویر المقیاس در این باره می‌گوید: «او ینفوا من الارض» یعنی باید در زندان حبس شوند تا زمانی که توبه کنند، و کیفر کسی که تنها بر سر راه، مردم را ترسانده و نه کسی را کشته است و نه مال کسی را برده است، زندانی کردن است» (سیوطی، ۱۴۰۶، صص ۳۶-۳۵).

دلایل حبس اشرار

همان گونه که گفته شد منظور از زندانی کردن اشرار به معنای اعم آن است، در صورتی که جنایتکار، قاتل، ضارب و غارتگر و فاسق نباشند، فتوای فقیهان اهل تسنن و شیعه نیز دلالت بر این معنا می‌کند. اما ادله ای که موجب پذیرش این نظر منظور از نفی زندانی کردن اشرار است، می‌شوند به شرح زیر است:

۱. روایات

ابویوسف گفته است: «... علی (ع) در زمان زمامداری اش زمانی که در میان مردم فرد شرووری را می‌دید او را حبس می‌کرد؛ اگر مالی داشت از آن مال نفقه اش را می‌پرداخت و اگر مالی نداشت برای این که مردم از شر او در امان باشند از بیت المال نفقه اش را پرداخت می‌کرد» (ابویوسف، ۱۴۱۲، ص ۱۵۰). در الجعفریات آمده است: «... علی (ع) فاسد را برای شرکت در نماز جمعه از زندان بیرون می‌آورد. (اسماعیل بن امام موسی، بی تا، ص ۴۴) در مسند زید آمده است: «... علی (ع) همیشه به دست ذاعر دستبند می‌زد و در هنگام نماز دستور می‌داد که دست بند را باز کنند» (بقال، ۱۴۰۹، ص ۲۶۵). در تفسیر عیاشی آمده است که امام جواد (ع) در پاسخ به سوال معتصم عباسی درباره حکم راهزنان فرمود: «اگر فقط ایجاد ترس و وحشت کنند، کسی را نکشند و مالی را غارت نکنند، فقط زندانی می‌شوند و این معنای نفی آنان از زمین است» (عیاشی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۴).

اما نظر به این که این آرا و نظریات شیعه حمل بر تقیه شده است مردود و غیر قابل قبول است، زیرا برخی از فقهای اهل تسنن بر خلاف آن فتوا داده اند.

اما این که عده ای می گویند منظور از «نفی» تبعید است، قابل پذیرش نیست، زیرا به هر کجا که تبعید شود زمین است، در حالی که منظور این است در جایگاهی قرار بگیرد که مانند دیگران نتواند در زمین تصرف کند، پس لاجرم نفی بر زندان صدق می کند، علاوه بر آن غرض از نفی جدا شدن از خانواده و نزدیکان می باشد که این مهم به وسیله زندانی کردن تحقق می یابد. علاوه بر آن روایاتی که «نفی» را به تبعید معنا کرده اند، به وسیله روایاتی که «نفی» را به معنای زندان گرفته اند، تخصیص داده می شوند، به این معنا که نفی عمومیت داشته و در برگیرنده زندان و غیر زندان نیز می شود، در ضمن کسانی که «نفی» را در این آیه شریفه به تبعید تفسیر کرده اند در حقیقت به ظاهر لفظ تمسک جسته اند.

زید از پدرش (ع) و پدرش از علی (ع) روایت کرده که آن حضرت فرموده است: «اگر دزدانی راه را ببندند و اسلحه نیز بکشند، اما مالی از کسی نبرند و مسلمانی را نکشند زندان ابد می شوند تا مرگشان فرا برسد، و این معنای نفی از زمین است» (بقال، ۱۴۰۹، ص ۳۲۳).

آن چه گزارش گردید مبنی بر روایاتی بود که به وسیله امامیه نقل شده است. آن ها «نفی» را به معنای حبس و زندان گرفته اند. اگر گفته شود این نظر حمل بر تقیه می شود چون با نظر اهل سنت مطابقت دارد، مردود است؛ زیرا برخی از علمای اهل تسنن با این نظر مخالفت ورزیده اند. المرادوی در «بدایه المجتهد» این مخالفت را به گروهی از فقهای اهل سنت، و نیز قتاده و الزهری، نسبت داده است (مرادوی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۸).

اما روایاتی که آیه نفی را به معنای تبعید تفسیر کرده اند با روایاتی که در حد استفاضه می باشند تعارض دارند، و نیز این روایات تضعیف می شود به این دلیل که نفی از زمین به وسیله تبعید حاصل نمی شود، زیرا به هر کجا که تبعید کنند زمین است و نیز

ملاک و غرض از نفی جدا شدن مجرم از خانواده و همولایتیان (همشهریان) است، و این امر به وسیله حبس حاصل می شود.

۲. آرا و نظرات فقهای امامیه

در این جا به ذکر آرا و نظرات فقهای مشهور امامیه درباره اشرار می پردازیم: بعضی از فقها قایل به انتخاب بین حبس و تبعید شده اند و عده ای دیگر بر این عقیده اند که جمع بین حبس و تبعید ممکن است، و برخی قایل به تخییر بین حبس و تعزیرات دیگر شده اند. شیخ طوسی در این باره فرموده است: «بعضی گفته اند: اگر ذاعر در بین راهها ایجاد رعب و وحشت بکند و اسلحه نیز بکشد، اگر حاکم اسلامی وی را دستگیر کند باید تعزیرش کند، و تعزیر او نیز عبارت است از تبعید به شهر دیگر و به حبس انداختن او در آن شهر، عده ای دیگر گفته اند: در شهر دیگری غیر از شهر خودش حبس و زندانی شود، نظر ما همین است» (طوسی، ۱۴۱۳، ص ۴۷)

ابوصلاح حلبی گفته است: «اگر ذاعر کسی را نکشد و یا مالی را غارت نکند، یا به وسیله زندان و حبس از زمین نفی می شود و یا این که با تبعید از شهری به شهر دیگری می گردد» (حلبی، ۱۴۰۷، ص ۲۵۲). ابن زهره می گوید: «ذاعر به وسیله حبس و زندانی کردن و یا با تبعید به شهری دیگر نفی می شود؛ این نظر مورد اجماع امامیه است.» حلبی گفته است: «مفسدان اگر کسی را بکشند مانند راهزنان و غارتگران اموال مردم، کشته می شوند، اگر علاوه بر قتل مالی را غصب کنند بعد از قصاص به دار آویخته می شوند، و در صورتی که فقط مال مردم را ربوده باشند دست آنها قطع می شود و اگر فقط مردم را بترسانند، از شهری به شهر دیگر تبعید می شوند، و در آن جا به زندان افکنده می شوند تا زمانی که توبه کنند و یا بمیرند.» (حلبی، بی تا، ص ۱۳۲). محمد حسن نجفی می گوید: «... یا این که زندانی می شوند.» (نجفی، ۱۴۰۴، ص ۵۹۳).

با توجه به این آرا و نظرات فقهی، روایاتی که «نفی» را در آیه مذکور به عنوان حبس و زندان تفسیر کرده اند تقویت می شود.

۳. آرا و نظرات فقها اهل تسنن

در این جا به ذکر نمونه هایی از آرا و نظرات فقهای مشهور اهل تسنن می پردازیم: نووی گفته است: «اگر امام اطلاع پیدا کند بر این که گروهی در بین راهها ایجاد ترس و وحشت می کنند، اما مالی را نربوده باشند و کسی را نکشته باشند، آنان را به حبس و غیره تعزیر می کند.» سرخسی می گوید: «ذعر را باید تا زمانی که می میرند حبس ابد کرد، و ذاعر به کسی گفته می شود که مردم را می ترساند و مانند راهزن قصد غارت اموال مردم را دارد.» (سرخسی، ۱۴۰۶، ص ۹۱). علی ناصف می نویسد: «بر امام و جانشینانش واجب است که اشرار را ادب کند، تا بدین وسیله از انجام دادن کارهای ناپسند خودداری شود و ادب به وسیله زدن، حبس، تبعید و ... انجام می پذیرد» (ناصر، بی تا، ص ۳۳).

در احکام السطانیة آمده است: «در این که از زمین نفی شوند، اهل تأویل با یکدیگر اختلاف نظر دارند... نظر سوم که از سوی ابوحنیفه و مالک ابراز شده، این است که آنان را حبس نمایند» (ماوردی، ۱۴۰۶، ص ۶۲). در المدونه آمده: «کسی غیر از زناکار و محارب تبعید نمی شود، و این دو در جایی که تبعید شده اند زندانی می شوند، با این تفاوت که زانی به مدت یک سال زندانی می شود و محارب تا زمانی که توبه کند» (اصبحی، ۱۴۰۲، ص ۲۹۸).

ابن رشد در این باره گفته است: «در باره (ینفوا من الارض) اختلاف نظر وجود دارد، ولی منظور از آن حبس است. و گفته شده منظور این است که تبعید شوند و در جایی که تبعید شده اند تا زمانی که توبه کنند زندانی شوند» (قرطبی، ۱۴۰۲، ص ۴۵۶). الموصلی گفته است: «اگر گروهی به قصد راهزنی بیرون روند... امام آن ها را تا زمانی که توبه کنند باید حبس نماید» (موصلی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۴). در المصنف آمده است: «ثوری از

عیسی بن مغیره نقل کرده است: به عمر بن عبدالعزیز نامه نوشتند که یکی از اهل خراسان با شمشیر بیرون زده اشرار شده عمر پاسخ داد: اگر کسی را مجروح کرده او را زخمی کنند، و اگر کسی کشته او را بکشند، در غیر این دو صورت او را زندانی کرده و خانواده اش به نزدیک او منتقل کنند، و زندانی کردنش تا زمانی که توبه کند ادامه پیدا کند.» (صنعانی، بی تا، ص ۱۱۸) ابوالقاسم بصری گفته است: «حد محارب بنا بر اجتهاد حاکم تعیین می شود، اگر نظرش کشتن یا بریدن دست و پا، یا شلاق زدن باشد آن را اجرا می کند، و اگر نظرش حبس باشد او را حبس می کند.» (ابن الجلاب، ۱۳۹۵، ص ۲۳۲)

شوکانی گفته است: «حسن بصری و ابن مسیب و مجاهد گفته اند: «اگر ذاعر مردم را بترساند، امام مخیر است بین این که او را بکشد یا به دار بیاویزد، یا دست و پای او را قطع کند و یا او را حبس کند.» (شوکانی، ۱۴۱۰، ص ۱۵۵). در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» آمده است: «امام آن ها را حبس می کند، تا این که توبه کنند و این معنای نفی در زمین است... و گفته شده شش ماه حبس می شوند» (جزیری، ۱۴۰۶، ص ۴۰۹) خطیب گفته است: «اگر کسی به مردم دشنام دهد، اگر دارای مروت بود، باید به او پند داد و اگر بی مروت بود زندانی می شود، و اگر کسی بود که زیاد دشنام می داد، شلاق زده می شود و به زندان افکنده می شود» (خطیب، ۱۴۰۲، ص ۹۹). ابن نجاز حنبلی می گوید: «هر کس که به آزار و اذیت مردم پردازد اگر چه به وسیله مسخره کردن باشد، حبس ابد می شود» (فتوحی، بی تا، ص ۴۷۹) مرداوی گفته است «هر کس به آزار و اذیت مردم پردازد حبس می شود» (مرداوی، ۱۴۱۲، ص ۲۴۹).

از بررسی مجموع آرا و نظرات به دست می آید که گروهی قایل به حبس فرد شرور، بعضی به جمع بین تبعید و حبس، و عده ای به تخییر بین حبس و یکی از تعزیرات شده اند. علاوه بر آن به نظر می رسد با توجه به این که غرض و هدف از نفی، بازداشتن شرور از ارتکاب کار خلاف و در امنیت بودن مردم از دست او می باشد، این مهم به وسیله تبعید تحقق پیدا نمی کند؛ زیرا تبعید کردن صرفاً مکان انجام شر را عوض می کند و فرد

شورور از یک مکان به مکان دیگر رفته، و امکان ضرر رساندن وی در محل جدید نیز وجود دارد. لذا بهترین راه برای دفع ضرر و اصلاح و تربیت چنین اشخاصی با حبس و زندان تحقق پیدا می‌کند. پس عقل نیز تفسیر نفی در آیه شریفه را بر حبس شورور تأیید می‌کند.

بر اساس آن چه از روایات و آرا و نظرات فقها و همچنین حکم عقل بیان گردید، روشن شد که مجازات افراد شورور در صورتی که مرتکب قتل و جرح و اموال ربایی نشوند، حبس و زندان است.

مدت حبس اشرار

از روایات و فتوای فقهای اهل تسنن و تشیع به دست می‌آید که درباره مدت حبس شورور اختلاف نظر وجود دارد، و نظراتی که نقل گردیده را می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود:

۱. شش ماه، این نظر دارای پشتوانه ای قوی نیست و فقط جزیری آن را به قولی ناشناخته و مجهول نسبت داده است.

۲. یک سال، این نظریه حبس و زندان را به جای نفی و تبعید گرفته است که مدت آن یک سال می‌باشد، چنان که مقتضای روایت عبدالله مدائنی است (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۱۳۱)؛ و نیز بر اساس نظر فقهای تشیع است که نفی را به یک سال محدود و مشخص کرده اند.

۳. حبس ابد، این نظر صریح روایت مسند زید است و از فقهای اهل تسنن نیز سرخسی دارای این نظریه است.

۴. باید شورور را تا زمانی که توبه کند زندانی کرد؛ شافعی، ابوحنیفه، و مالک قایل به این نظریه هستند، و احمد بن حنبل و گروهی از فقهای اهل تسنن این نظر را ترجیح داده اند.

از دقت در نظرات فوق الذکر به دست می‌آید که از بین چهار نظریه، اولی مردود و سه نظریه دیگر جای بررسی دارد. بدون تردید ملاک، غرض و هدف در حکم دخالت دارد، هدف و ملاک در این مورد عبارت است از محافظت و صیانت امنیت جامعه و حفظ

کرامت انسانی مردم، پس بناچار باید میزان و مقدار خطر چنین مجرمی بر جامعه را ملاحظه کرد، لذا باید در بین این سه نظر، نظری را پذیرفت که ضمن اصلاح نفس شرور، امنیت و سلامت جامعه نیز تأمین شود، و شر و ضرر افراد شرور به مردم به حداقل ممکن برسد؛ مثلاً اگر خطر مجرم با یک سال حبس دفع می شود، همان یک سال را تعیین کرد، و اگر مجرم خیلی خطرناک است و با یک سال زندانی هدف فوق برآورده نمی شود، باید زندان را مشروط به توبه کرد، و اگر توبه نکرد همان «حبس موبد» را برای وی تعیین کرد؛ بالاخص این که حبس از تعزیرات به شمار می رود و میزان و مقدار آن به نظر حاکم شرع بستگی دارد.

نتیجه گیری

از مجموع مباحثی که مورد بررسی قرار گرفت، به دست می آید که دلیل معتبری بر اعدام جاسوس مسلمان وجود ندارد. و همچنین تعزیر در سخنان فقها به معنای «سجن» (زندان) است و مجازات جاسوس مسلمان نیز زندان است؛ اما در بین نظرات بیان شده درباره تعزیر جاسوس، مدت زمان حبس مشخص نشده است و یا حداقل این که آن را مشروط به از بین رفتن خطر دشمن و یا توبه کردن جاسوس نموده اند، به هر حال تعیین زمان آن موکول و منوط به نظر حاکم شرع شده است؛ زیرا:

اولاً: از مجازات های تعزیری است که تعیین کننده آن ها حاکم شرع است؛ ثانیاً: از جمله موارد «منطقه الفراغ» فقهی است که شارع مقدس از آن گذشته تا این که حاکم شرع بر مقتضای زمان و مکان حکم آن را صادر نماید. ناگفته نماند که ماده یک از قانون تعزیرات جمهوری اسلامی ایران در صورتی که تجسس جاسوس منجر به اختلاف بین نظام جمهوری اسلامی و کشورهای دیگر شود مدت یک تا ده سال زندان برای آن تعیین کرده است. همچنین به دست آمد که «ذاعر» به فردی که دیگران را مورد آزار و اذیت قرار می دهد، و به قصد ترساندن آن ها اسلحه می کشد، اما کسی را به قتل نمی

رساند، یا به راهزنی که رعب و وحشت در راه‌ها ایجاد کرده؛ اما مال ربایی نکرده، گفته می‌شود که این‌ها باید «نفی من الارض» شوند. هر چند که در این باره دیدگاه‌هایی متعدد و چه بسا متعارض گزارش گردید. البته نظر بیش‌تر مفسرین و فقهای فریقین بر این است که چون نفی از زمین به طور واقعی و حقیقی تحقق پیدا نمی‌کند، تبعید کردن شرور نفی از زمین به شمار نمی‌رود؛ زیرا به هر کجا فرستاده شود زمین است، در نتیجه نفی را به حبس تعبیر کرده‌اند، زیرا بدین وسیله اولاً: او در زندان نمی‌تواند همانند دیگران که آزاد هستند در زمین تصرف کند؛

ثانیاً: از خانواده، نزدیکان و خویشاوندان جدا شده است و کسانی که نفی را به معنای تبعید گرفته‌اند، به ظاهر الفاظ تمسک جسته، و از ملاک و غرض از نفی آدم شرور غفلت ورزیده‌اند بنابراین نظرشان نارسا است.

منابع

۱. ابن الجلاب ، عبيدالله ، التفریح ، بیروت ، دارالغرب الاسلامی ، ۱۳۹۵ق .
۲. ابن تیمیه ، تقی الدین ، الاختبارات العلمیه (الفتاوی الکبری) ، ج ۴ ، بیروت ، دار المعرفه ، ۱۴۰۰ق .
۳. ابن منظور ، محمد بن مکرم ، لسان العرب ، ج ۱۳ ، بیروت ، داراحیاء التراث العربی ، ۱۴۱۷ق .
۴. ابن هشام ، عبد الملک ، السیره النبویه ، ج ۴ ، بیروت ، داراحیاء التراث العربی ، ۱۴۱۳ق .
۵. ابو یوسف ، یعقوب ابن ابراهیم ، الخراج ، بیروت ، دار المعرفه ، ۱۴۱۲ق .
۶. اسماعیل بن الامام موسی بن جعفر (ع) ، الجعفریات ، تهران ، انتشارات اسلامیه ، بی تا .
۷. اصبحی ، مالک بن انس ، المدونه الکبری ، ج ۶ ، بیروت ، دارالصادر ، ۱۴۰۲ق .
۸. بستی ، ابو سلیمان احمد بن محمد ، معالم السنن ، ج ۲ ، بیروت ، المكتبه العلمیه ، ۱۳۹۸ق .
۹. بقال ، عبدالعزیز بن اسحاق ، مسند زید ، بیروت ، داراحیاء التراث العربی ، ۱۴۰۹ق .
۱۰. تمیمی ، نعمان ابن محمد ، دعائم الاسلام ، ج ۱ ، مصر ، دارالمعارف ، ۱۳۸۵ق .
۱۱. جزیری ، عبدالرحمن ، الفقه علی المذاهب الاربعه ، ج ۵ ، بیروت ، داراحیاء التراث العربی ، ۱۴۰۶ق .
۱۲. حلبی ، علاء الدین ، اشاره السبقی ، قم ، مکتبه النجفی ، بی تا .
۱۳. حلبی ، ابو صلاح ، الکافی فی الفقه ، اصفهان ، مکتبه الامام امیرالمومنین ، ۱۴۰۷ق .
۱۴. حلبی ، الحسن ابن یوسف ، قواعد الاحکام ، ج ۱ ، قم ، آل البيت ، ۱۳۸۹ق .
۱۵. حلبی ، الحسن ابن یوسف ، منتهی المطلب ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۴۵ش .
۱۶. حلبی ، محمد بن ادريس ، السرائر ، قم ، موسسه النشر الاسلامی ، ۱۴۱۰ق .
۱۷. خطیب ، داود بن یوسف ، الفتاوی الغیاثیه ، کویت ، المکتب الاسلامی ، ۱۴۰۲ق .
۱۸. خوشوقتی ، علی ، مباحثی در حقوق جزای عمومی ، تهران ، انتشارات دادگستری ، بی تا .
۱۹. زمخشری ، محمود بن عمر ، الکشاف ، ج ۱ ، بیروت ، دارالکتاب ، ۱۴۰۷ق .
۲۰. سپهوند ، تعزیرات اسلامیه ، تهران ، انتشارات دادگستری ، ۱۳۶۸ش .
۲۱. سجستانی ، سلیمان ، سنن ابی داوود ، ج ۳ ، بیروت ، دارالجنان ، ۱۴۰۹ق .
۲۲. سرخسی ، شمس الدین ، المبسوط ، ج ۹ ، بیروت ، دارالمعرفه ، ۱۴۰۶ق .

۲۴. سیوطی، جلال‌الدین، *الدرالمشور*، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۶ق.
۲۵. شوکانی، محمد بن علی، *نیل الاوطار*، ج ۷، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۲۶. شوکانی، محمد بن علی، *الدراری المصنیه*، ج ۷، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۶ق.
۲۷. صدر، محمد باقر، *اقتصادنا*، قم، دارالفکر، ۱۳۹۳ق.
۲۸. صنعانی، عبدالرزاق، *المصنف*، ج ۱، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۲۹. طباطبایی، علی ابن محمد، *ریاض المسایل*، ج ۲، قم، موسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۴ق.
۳۰. طبرسی، الفضل بن الحسن، *مجمع البیان*، ج ۹، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۳۱. طبسی، نجم‌الدین، *مواردالسجن*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن، *تهذیب الاحکام*، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۳. طوسی، محمد ابن حسن، *المسبوط*، ج ۸، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۴۱۳ق.
۳۴. عوده، عبدالقادر، *التشريع الجنایی*، ج ۲، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۵ق.
۳۵. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، ج ۱، تهران، المکتبه العلمیه، ۱۳۷۱ق.
۳۶. عینی، بدرالدین، *عمده القاری*، ج ۱۴، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۳۷. فتوحی، ابن النجار، *منتهی الارادات*، ج ۲، قاهره، مکتبه دارالمعرفه، بی تا.
۳۸. فخررازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، ج ۱۱، قاهره، ۱۳۵۷ش.
۳۹. فیض، علیرضا، *مادی فقه واصول*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ش.
۴۰. فیض، علیرضا، *تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلامی*، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹ش.
۴۱. قرطبی، ابن رشد، محمد، *بدایه المجتهد*، ج ۲، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۲ق.
۴۲. ماوردی، ابن یعلی محمد بن الحسین الفراء، *الاحکام السلطانیه*، ج ۱۰، قم، مرکز الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴۳. مرتضی، احمد ابن یحیی، *عیون الازهار*، لبنان، دارالکتب اللبنانی، ۱۴۱۳ق.
۴۴. مرداوی، علاء‌الدین، *الانصاف*، ج ۱، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۴۵. مغنیه، محمد جواد، *فقه الامام الصادق (ع)*، ج ۲، بیروت دارالعلم للملایین، ۱۹۷۷م.
۴۶. مفید، محمد ابن محمد، *الارشاد*، قم، موسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.

۴۷. موصلی ، عبدالله بن محمود ، الاختیار ، ج ۴، بیروت ، دارالمعرفه ، ۱۳۹۵ ق .
۴۸. ناصف ، منصور علی ، غایه المأمول ، ج ۳، بیروت ، دار احیاء التراث العربی ، بی تا .
۴۹. نجفی ، محمد حسن ، جواهر الکلام ، ج ۱۴، تهران ، المکتبه الاسلامیه ، ۱۴۰۴ ق.